



The Disciplinary Approach of Iranian and American Law in Dealing with Filing Frivolous Litigations by Attorneys

Ehsan Bahramy: Assistant Professor of Law, Faculty of Law, University of Science and Culture, Tehran, Iran

Just as attorneys, as one of the two wings of the “angel of justice,” facilitate the protection of rights, they may also deviate from their essential mission by filing frivolous litigations. This raises an important question: what disciplinary sanctions may be imposed on an attorney who files a frivolous litigation? Can such conduct be regarded as a disciplinary offense, thereby subjecting the attorney to disciplinary sanctions? Addressing this question within the legal systems of Iran and the United States (Federal), using a descriptive-analytical method and relying on library-based sources, is the central aim of this paper. After examining the concept of frivolous litigation and tracing the historical evolution of disciplinary sanctions to it, the study concludes that, under Iranian law, filing of a frivolous litigation with bad faith by an attorney may result in suspension for a period ranging from three months to two years, demotion in professional rank, removal of the attorney’s license, or even disbarment. Under U.S. federal law, however, once mere negligence (rather than bad faith) in filing a frivolous litigation is established, a broad range of disciplinary sanctions such as reprimand, suspension, or disbarment may be imposed.

Keywords: Bad Faith in Filing Frivolous Litigation, Disciplinary Sanction, Filing Frivolous Litigation by Attorney, Negligence in Filing Frivolous Litigation, Removal of the Attorney’s License (Disbarment).

رویکرد انتظامی حقوق ایران و امریکا در مواجهه با اقامه دعوی واهی از سوی وکلای دادگستری

نوشته

احسان بهرامی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۰
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۷

چکیده

به همان اندازه که وکیل دادگستری به عنوان یکی از بال‌های فرشته عدالت، احقاق حق و تظلم خواهی را تسهیل می‌نماید، ممکن است با اقامه دعوی واهی، از رسالت اصلی خویش دور بماند. به همین سبب، در اینجا پرسش قابل طرح این است که در صورت اقامه دعوی واهی از سوی وکیل دادگستری، آیا اساساً می‌توان این رفتار را تخلف انتظامی دانست و متعاقب آن، وکیل را با ضمانت اجرای انتظامی روبه‌رو ساخت؟ پاسخ به این پرسش در قلمرو نظام‌های حقوقی ایران و فدرال امریکا، با روش توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، هدف اصلی این نوشتار است. در پایان، پس از گذر از گلوگاه پریچ‌وخم، مفهوم دعوی واهی و تبیین سیر تاریخی مقابله انتظامی با اقامه دعوی واهی، این نتیجه حاصل می‌شود که در حقوق ایران، اقامه با سوء نیت دعوی واهی از جانب وکیل دادگستری ممکن است به ممنوعیت موقت وی از وکالت به مدت سه ماه تا دو سال، تنزل پایه وکالت، ابطال پروانه و محرومیت دائم ایشان از وکالت منجر گردد. اما در حقوق امریکا، پس از احراز تقصیر (نه سوء نیت) وکیل در اقامه دعوی واهی، طیف وسیعی از ضمانت‌های اجرای انتظامی مانند توبیخ، تعلیق و محرومیت وکیل دادگستری از حرفه وکالت در انتظار او خواهد بود.

کلیدواژه: ابطال پروانه وکالت، اقامه دعوی واهی از سوی وکیل دادگستری، تقصیر در اقامه دعوی واهی، سوء نیت در اقامه دعوی واهی، ضمانت اجرای انتظامی.

۴۹



آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure

رویکرد انتظامی
حقوق ایران و
امریکا در مواجهه با
اقامه دعوی واهی
از سوی وکلای
دادگستری

مقدمه

در کنار اقامه دعوا به منظور دادخواهی و تظلم خواهی که در اصل سسی و چهارم قانون اساسی مورد توجه قانون‌گذار نیز قرار گرفته، امروزه جای جای دادگستری این مرز و بوم، به گزندگاه دعاوی واهی تبدیل شده است؛ دعاوی واهی قابل توجهی که گاه از روی آگاهی و سوء نیت، گاه آمیخته با تقصیر و گاه از روی جهل و بی‌اطلاعی طرح می‌شوند و به هر روی، وقت و نیروی ارزشمند دستگاه قضایی و اشخاص مرتبط با پرونده مانند اصحاب دعوا را هدر می‌دهند.

در این میان، همان‌طور که نقش وکلای محترم دادگستری در احقاق حق و گسترش عدالت بر هیچ‌کس پوشیده نیست، تأثیر تعداد محدودی از وکلای دادگستری در اقامه دعاوی واهی را نیز نمی‌توان از نظرها پنهان نمود. برای نمونه، وکیلی که با علم به ملالت موکل خویش و تمکن وی از پرداخت هزینه دادرسی، دعاوی اعسار از پرداخت هزینه دادرسی را طرح می‌کند و پس از بازگشت پاسخ استعلام حساب‌های بانکی موکل، با حکم به بی‌حقی موکل روبه‌رو می‌شود، نقش غیر قابل انکاری در اقامه دعوی واهی اعسار دارد. به همین ترتیب، وکیلی که با علم به صدور قرار سقوط دعوا علیه موکل و قطعیت یافتن آن و با جهل به شمول قاعده اعتبار امر قضاوت شده نسبت به قرار یادشده، مجدداً همان دعوا را اقامه می‌نماید، نقش آشکاری در طرح دعوی واهی ایفا می‌کند و...

آری، این، واقعیت غیر قابل انکار نظام عدالت قضایی کشورمان است. به عبارت بهتر، به همان اندازه که وکیل دادگستری به‌عنوان یکی از بال‌های فرشته عدالت، احقاق حق و تظلم خواهی را تسهیل می‌نماید، ممکن است با اقامه دعوی واهی، از رسالت اصلی خویش فاصله بگیرد. به همین علت، پرسشی که اینک قابل طرح می‌باشد، این است که در صورت اقامه دعوی واهی از سوی وکیل دادگستری، چه ضمانت اجرای انتظامی^۱ در انتظار او خواهد بود؟ آیا اساساً این رفتار را می‌توان تخلف انتظامی دانست و متعاقب آن، وکیل را با ضمانت اجرای انتظامی روبه‌رو ساخت؟ اگر پاسخ مثبت است، آیا ضروری است وکیل در طرح دعوی واهی سوء نیت داشته باشد یا تقصیر او در اقامه چنین دعوایی کافی است یا حتی فراتر از آن، آیا می‌توان گفت که اقامه دعوی واهی از جانب وکیل دادگستری فی‌نفسه تقصیر محسوب می‌شود؟ اگر پاسخ منفی است، آیا بهتر نیست که چشم‌ها را ببندیم و به مسئله از منظر انتظامی نگاه نکنیم یا اینکه با اصلاح قوانین و مقررات، به مبارزه انتظامی با چنین وکلایی بشتابیم؟!

۱. شایان بیان است که سایر ضمانت‌های اجرای دعوی واهی نظیر ضمانت اجرای کیفری، مدنی و تنبیهی پیش‌تر مورد بحث و مذاقه علمی قرار گرفته است (برای مطالعه این ضمانت‌های اجرا در حقوق ایران و امریکا، به ترتیب، ر.ک. بهرامی، ۱۴۰۴: ۱۳۹-۱۸۱ و ۱۹۴-۲۱۲).



پاسخ به پرسش‌های پیش‌گفته، حلقه گمشده ادبیات حقوقی کنونی محسوب می‌شود. در واقع، در آثار موجود که هریک به فراخور به بحث درباره دعوی واهی پرداخته‌اند (شمس، ۱۳۸۶، ج ۳: ۲۹-۳۲؛ افتخار جهرمی و السان، ۱۴۰۱: ۱۱۰-۱۱۹؛ متین‌دفتری، ۱۴۰۲: ۷۸۵-۷۸۶؛ مدنی، بی تا: ۶۰۷-۶۰۹؛ قلی‌زاده منقوطای، ۱۳۹۵: ۲۸۵-۳۰۴؛ نظام‌الملکی، جهانشاهلو، ۱۴۰۰: ۲۵۹-۲۸۵؛ بهرامی و السان، ۱۴۰۱: ۲۹-۵۲؛ بهرامی و السان، ۱۴۰۲: ۴۹-۷۴؛ بهرامی و السان، ۱۴۰۳: ۴۵-۶۷؛ السان و بهرامی، ۱۴۰۴: ۱۲۸-۱۳۰)، موضوع ضمانت اجرای دعوی واهی از رهگذر رویکرد انتظامی و با محوریت کنشگری وکلای دادگستری مورد توجه قرار نگرفته است. آری، در تنها اثری که به این مهم پرداخته شده است، جز یک بند، مطلب بیشتری ملاحظه نمی‌شود؛ آنجا که خاطر نشان شده است: «در حقوق ایالات متحده آمریکا، یکی از راهکارهای جالب در قواعد فدرال و رویه قضایی، تعیین جریمه و اعلام تخلف برای وکلایی است که با علم نسبت به واهی بودن یک دعوا، آن را طرح می‌کنند یا با علم به اینکه خواننده، عقلاً و عرفاً هیچ دفاعی ندارد، به‌طور واهی، دفاع از وی را قبول می‌کنند» (السان و فتحی، ۱۴۰۱: ۲۷).

۵۱



آیین‌وادی تطبیقی
Comparative Civil Procedure

رویکرد انتظامی
حقوق ایران و
امریکا در مواجهه با
اقامة دعوی واهی
از سوی وکلای
دادگستری

سکوت ادبیات حقوقی و کم‌رغبتی آن نسبت به این مسئله، نویسنده را بر آن داشت که مقاله‌ای با موضوع حاضر تدارک ببیند. در این زمینه، سوابق حقوق فدرال امریکا^۱ که به‌طور مشخص در قاعده ۱۱ قواعد فدرال آیین دادرسی مدنی^۲ و رویه قضایی مرتبط با آن تبلور یافته، نگارنده را مجاب ساخت که بحث را با مطالعه تطبیقی در حقوق فدرال امریکا، روش توصیفی-تحلیلی و مراجعه به منابع کتابخانه‌ای دنبال نماید. در این راستا سعی خواهد شد پس از تبیین مفهوم دعوی واهی در نظام‌های حقوقی ایران و فدرال امریکا، به پرسش‌های یادشده، پاسخی درخور ارائه شود. به این منظور، ابتدا تاریخچه پیدایش رویکرد انتظامی در مواجهه با اقامة دعوی واهی مدنظر قرار می‌گیرد و در ادامه، رویکرد انتظامی موجود در رویارویی با طرح دعوی واهی بررسی خواهد شد.

۱. مفهوم دعوی واهی

۱.۱. حقوق ایران

در فرهنگ‌های لغت غیر حقوقی، «واهی» به معنای بی‌پایه و بی‌بنیاد و همچنین امری که اساس آن سست و ضعیف می‌باشد، آمده است (انوری، ۱۳۸۲، ج ۸: ۸۱۷۵؛ دهخدا، ۱۳۷۷،

۱. در این مقاله، هر جا از عبارت «حقوق امریکا» استفاده می‌شود، منظور همان حقوق «فدرال» امریکا است.

2. Rule 11 of Federal Rules of Civil Procedure (FRCP)

از این به بعد، به اختصار: قاعده ۱۱



ج ۱۵: ۲۳۱۱۲). در اصطلاح، مفهوم «دعوای واهی» یکی از مهم‌ترین چالش‌های ادبیات حقوقی کشورمان محسوب می‌شود. با وجود استفاده از این اصطلاح در ماده ۵۱ قانون بیمه اجباری خسارات واردشده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه، قانون‌گذار تعریفی از آن ارائه نداده و در ماده ۷۴ قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل چهل و چهارم قانون اساسی هم مقنن در این باره ساکت است. به علاوه، این مرجع که مشخصاً ماده ۱۰۹ قانون آیین دادرسی مدنی را در خصوص دعوای واهی وضع کرده، نه تنها هیچ تعریفی از آن به دست نداده، بلکه از ذکر اصطلاح دعوای واهی نیز اجتناب نموده است. به همین سبب برخی گفته‌اند: «... ضابطه قطعی و عمومی برای تشخیص واهی بودن دعوا نمی‌توان ارائه نمود و به نظر می‌رسد که در هر مورد دادگاه بایستی با لحاظ اوضاع و احوال مورد نسبت به بررسی وضعیت دعوا و ارزیابی صحت و سقم ادعای خوانده مبنی بر واهی بودن دعوا اقدام نماید» (بادپا و حیدری، ۱۴۰۰: ۵۵۶). از جهت دیگر، در فرهنگ‌های لغت حقوقی نیز ردّ پایی از عبارات «واهی»، «دعوای واهی» و مشابه آنها ملاحظه نمی‌شود (برای نمونه، ر.ک. جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۳: ۱۹۳۴-۱۹۱۱؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۵: ۳۸۶۹-۳۷۱۱). با این اوصاف، قرارگیری مفهوم دعوای واهی در بوته انضباط ضروری به نظر می‌رسد. به عبارت بهتر، باید ضابطه‌ای برای شناسایی مفهوم دعوای واهی در اختیار داشت تا با تمسک به آن بتوان ضمانت‌های اجرای مختلف دعوای واهی نظیر ضمانت اجرای انتظامی را اعمال نمود. در غیر این صورت، غرض قانون‌گذار از وضع این قبیل ضمانت‌های اجرا که همانا کاهش دعوای واهی و ارتقای کارآمدی دستگاه قضایی است، به روشنی نقض می‌شود. در این راستا، در ادامه به تبیین مفهوم دعوای واهی در حقوق کشورمان در دو فرع «دعوای فاقد اساس موضوعی» و «دعوای فاقد اساس حکمی» خواهیم پرداخت.

الف) دعوای فاقد اساس موضوعی

گاهی واهی بودن دعوا به جهت عدم قابلیت تحقق جنبه موضوعی آن است. برای مثال، دعوای اثبات نسبی را در نظر بگیرید که با اقامه آن، خواهان ادعا می‌کند پدر خوانده است. در این وضعیت، اگر رابطه یادشده عقلاً و عرفاً ممکن باشد، گفته می‌شود که جنبه موضوعی دعوا قابل تحقق است. در مقابل، اگر تصور چنین رابطه‌ای بین اصحاب دعوا عقلاً یا عرفاً امکان‌پذیر نباشد مانند اینکه سن و سال خواهان کمتر از خوانده باشد، جنبه موضوعی دعوا غیرقابل تحقق شناخته می‌شود. به عنوان نمونه‌ای دیگر، در فرضی که خواهان، دعوایی را به خواسته جبران خسارت ناشی از تخریب مطرح می‌نماید، در حالی که خوانده اساساً در زمان ورود خسارت در ایران سکونت نداشته، عدم قابلیت تحقق جنبه موضوعی دعوا آشکار

است. به عبارت بهتر، چون با سکونت خواننده در خارج از کشور، عقلاً امکان ورود خسارت از ناحیه او به اموال خواننده وجود ندارد، جنبه موضوعی دعوا نیز قابلیت تحقق پیدا نمی‌کند. در کنار آنچه بیان شد، گاهی فقدان اساس موضوعی دعوا به «دلیل اثبات» بازمی‌گردد. در واقع، گاه با اینکه جنبه موضوعی دعوا قابلیت تحقق دارد، اما خواهان دلیلی برای اثبات ادعای خود ارائه نمی‌کند. برای نمونه، اگر خریداری آنکه دلیلی مبنی بر اقاله قرارداد داشته باشد، دعوای تأیید اقاله را مطرح کند، دعوا واهی تلقی می‌شود. همچنین اگر در پی صدور دستور تخلیه فوری، مستأجر اقامه دعوا نماید و مدعی شود که قرارداد اجاره منعقدشده میان طرفین در فضایی خارج از سامانه خودنویس یا کاتب تنظیم شده است، اما هیچ دلیلی برای اثبات ادعای او وجود نداشته باشد، دعوا واهی قلمداد می‌شود.^۱

ب) دعوای فاقد اساس حکمی

اگر دعوا بر فرض ثبوت جنبه موضوعی، دارای اثر قانونی نباشد، فاقد اساس حکمی شناخته شده، واهی تلقی می‌شود. بر این اساس، دعوای مشمول بند ۷ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی مانند دعوای مطالبه جُعل (اجرت عامل در عقد جعاله) قبل از انجام عمل و دعوای الزام به تحویل عین موقوفه قبل از تحقق قبض و اقباض، واهی محسوب می‌شوند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۹: ۱۷۶؛ قلی‌زاده منقوطای، ۱۳۹۵: ۲۸۸). البته فقدان اساس حکمی لزوماً نباید منطبق با بند ۷ ماده ۸۴ باشد، بلکه در هر حالتی بر فرض ثبوت جنبه موضوعی، چنانچه دعوا مورد حمایت قانون نباشد، فاقد اساس حکمی خواهد بود و واهی تلقی می‌شود. از این رو، برای مثال، هرچند دعوای مشمول اعتبار امر قضاوت شده در بند ۶ ماده ۸۴ ذکر شده است، اما تردیدی در واهی بودن آن وجود ندارد (افتخار جهرمی و السان، ۱۴۰۱، ج ۳: ۱۱۲). همچنین، اگرچه دعوای ناشی از قمار، مشمول بند ۸ ماده ۸۴ می‌شود، لکن در عدم حمایت قانون از این دعوا و واهی بودن آن شکی نیست.^۲

۵۳



آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure

رویکرد انتظامی
حقوق ایران و
امریکا در مواجهه با
اقامة دعوای واهی
از سوی وکلای
دادگستری

۱. برای مطالعه بیشتر در خصوص دعوای فاقد اساس موضوعی در حقوق ایران، ر.ک. بهرامی، ۱۴۰۴: ۷۹-۶۹.

۲. اینکه چرا علی‌رغم ارتباط وثیق بند ۷ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی با ماهیت دعوا، این مقررده ذیل مبحث ایرادات در قانون آیین دادرسی مدنی مطرح شده، مرتبط با مقاله حاضر نبوده و پیش‌تر به آن پاسخ داده شده است (برای دیدن پاسخ، ر.ک. محسنی، ملک‌تبار فیروزجایی، ۱۴۰۰: ۱۴۱؛ السان و دیگران، ۱۴۰۲: ۴۱۰-۴۱۲).

۳. برای مطالعه بیشتر در خصوص دعوای فاقد اساس حکمی در حقوق ایران، ر.ک. بهرامی، ۱۴۰۴: ۷۹-۹۱. همچنین، برای دیدن مقایسه مفهوم دعوای واهی با مفاهیم مشابه در حقوق ایران، ر.ک. بهرامی، ۱۴۰۴: ۱۱۰-۱۲۹.

۲.۱. حقوق امریکا

مفهوم دعوای واهی در چارچوب قاعده ۱۱ یکی از چالش برانگیزترین مسائل میان علمای حقوق محسوب می‌شود (Carl, 1994: 196; Yablon, 1996: 94; Burbank, 1989: 1941; Levine, 1999: 681; Schwarzer, 1988: 1018). با این همه، با دقت نظر در قاعده ۱۱، آثار حقوق دان‌ها و رویه قضایی فدرال، ملاحظه می‌شود که تلاش‌هایی برای شناسایی مفهوم دعوای واهی صورت گرفته است. این تلاش‌ها در بخش پیش رو مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در این راستا، مطالب این بند در دو فرع «دعوای فاقد اساس موضوعی» و «دعوای فاقد اساس حکمی» مطرح خواهد شد.

(الف) دعوای فاقد اساس موضوعی^۱

در رویه قضایی فدرال امریکا، دعوای فاقد اساس موضوعی یکی از مصادیق دعوای واهی است (Ind. Risk Ins. v. M.A.N. Gutehoffnungshutte GmbH, 141 F.3d 1434, 1448 (11th Cir. 1998)). فقدان اساس موضوعی، گاهی اوقات به این سبب است که دعوا آشکارا مبتنی بر واقعیت نیست و بر اساس خیالات خواهان مطرح شده است (-Livingston v. Adirondack Beverage Co., 141 F.3d 434, 437 (2d Cir. 1998)). در برخی موارد نیز دعوا به این سبب که بدون دلیل است، فاقد اساس موضوعی شناخته می‌شود (Ward, ۱۹۹۱: ۱۱۷۵).

(ب) دعوای فاقد اساس حکمی^۲

رویه قضایی فدرال امریکا دعوای فاقد اساس حکمی را نیز واهی می‌داند (Ind. Risk Ins. v. M.A.N. Gutehoffnungshutte GmbH, 141 F.3d 1434, 1448 (11th Cir. 1998)). بر این بنیاد، دعوایی که بر فرض ثبوت جنبه موضوعی، فاقد اثر قانونی باشد، واهی تلقی می‌شود. از این رو، دعوای مشمول اعتبار امر قضاوت شده و دعوای مطالبه خسارتی که قانون آن را قابل مطالبه نمی‌داند، واهی شمرده می‌شود (Prof'l Mgmt. Assocs. v. KPMG LLP, 345 F.3d 1030, 1033 (8th Cir. 2003); Chambers v. American Trans Air, Inc., 17 F.3d 998, 1006 (7th Cir. 1994)). البته بر اساس بند ۲ بخش «ب» قاعده ۱۱^۳، دعوای فاقد اساس حکمی در صورتی واهی محسوب می‌شود که خواهان «استدلال



1. Factual Basis
2. Legal Basis
3. Rule 11 (b(2)) of FRCP

غیرواهی»^۱ برای گسترش قلمرو قانون، اصلاح یا بی اعتبار نمودن قانون یا ایجاد قانون جدید ارائه نکرده باشد.

«استدلال غیرواهی» همان عبارتی است که قضات را در اعمال قاعده ۱۱ با سردرگمی مواجه ساخته است (Levine, ۱۹۹۹: ۶۸۵). در واقع، هرچند عبارت «استدلال غیرواهی» تأثیر قابل توجهی در تشخیص دعوی واهی از غیرواهی دارد، قانون‌گذار هیچ معیاری جهت شناسایی آن ارائه نکرده است. با این حال، تلاش‌هایی جهت روشن شدن مصادیق این عبارت صورت گرفته است. برای مثال، برخی از نویسندگان گفته‌اند اگر اشخاص بتوانند استدلال خود را مستند به نظر اقلیت، نظر درج‌شده در مقالات حقوقی یا نتیجه حاصله از مشورت با سایر وکلای قرار دهند، استدلال آنها واهی نخواهد بود (Hewlett, ۱۹۹۶: ۴۳۴). یکی از دادگاه‌های ناحیه‌ای^۲ مقرر داشته است که اگر استدلال خواهان قبلاً در یک دادگاه ناحیه‌ای دیگر مورد پذیرش قرار گرفته باشد، آن استدلال غیرواهی خواهد بود (Solovy et al, ۲۰۱۰: ۷۳). همچنین، عده‌ای معتقدند در جایی که دادگاه‌های منطقه‌ای^۳ و پایین‌تر، با یکدیگر در خصوص اثر قانونی دعوا اختلاف نظر گسترده‌ای دارند، استدلال خواهان غیرواهی محسوب می‌شود (Solovy et al, ۲۰۱۰: ۷۳). افزون بر اینها، برخی بر این باورند در دعوی که برای نخستین بار مطرح می‌شود و قانون حاکم، حکم صریحی در خصوص آن ندارد، استدلال خواهان غیرواهی تلقی می‌شود (Murdock v. Stout, 54 F.3d 1437, 1444 (9th Cir. 1995); United States v. Alexander, 981 F.2d 250, 253 (5th Cir. 1993); Fowler v. Towse, 900 F. Supp. 454, 461 (S.D. Fla. 1995)).^۴

۵۵



آیین وادری تطبیقی
Comparative Civil Procedure

رویکرد انتظامی
حقوق ایران و
امریکا در مواجهه با
اقامه دعوی واهی
از سوی وکلای
دادگستری

۲. ضمانت اجرای انتظامی دعوی واهی

۱. حقوق ایران

الف) تاریخچه پیدایش رویکرد انتظامی در مواجهه با اقامه دعوی واهی

به‌طور کلی، مذاقه در مقررات حاکم بر نهاد وکالت حاکی از این است که از دیرباز، پیوند ناگسستنی بین نهاد وکالت و ضرورت عدم اقامه دعوی واهی از ناحیه وکلای دادگستری وجود داشته است. برای مثال، مطابق بند ۲ ماده ۱۹ قانون وکالت که در سال ۱۳۱۵

1. Nonfrivolous Argument
2. District Court
3. Circuit Court

۴. برای مطالعه بیشتر در خصوص مفهوم دعوی واهی در حقوق امریکا، ر.ک. بهرامی، ۱۴۰۴: ۱۰۳-۱۰۹. همچنین برای دیدن مقایسه مفهوم دعوی واهی با مفاهیم مشابه در حقوق امریکا، ر.ک. بهرامی، ۱۴۰۴: ۱۳۳-۱۳۸.



به تصویب رسیده، یکی از وظایف اساسی کانون‌های وکلا، تعیین وکیل برای اشخاص معسر یا بی‌بضاعت است که اصطلاحاً «وکیل معاضدتی» نامیده می‌شود. تعیین وکیل معاضدتی و تخصیص آن به متقاضی نیز نیازمند احراز شرایطی است که در مقررات مربوطه آمده است. یکی از مهم‌ترین این شرایط که ارتباط چشمگیری با دعاوی واهی دارد، در ماده ۲۴ قانون وکالت تجلی یافته است. مطابق ماده ۲۴ این قانون، یکی از شرایط بنیادین موافقت با تقاضای وکیل معاضدتی، «بااساس» بودن دعوا یا همان واهی نبودن آن است. بر این بنیاد، قانون‌گذار با ذکر عبارت «بااساس»، اجازه نمی‌دهد وکیل معاضدتی اقدام به قبول پرونده‌های فاقد اساس موضوعی و یا حکمی (واهی) نماید. این امر سبب می‌شود از لحاظ حرفه‌ای تاجایی که ممکن است دعاوی واهی از سوی وکلای معاضدتی اقامه نشود؛ در نتیجه، مسیر ورود بخشی از دعاوی واهی به دادگستری مسدود می‌گردد.

مشابه مقررۀ یادشده را می‌توان در نظام‌نامه قانون وکالت که در سال ۱۳۱۶ به تصویب رسیده است، ملاحظه کرد. مطابق ماده ۳۸ این نظام‌نامه: «معاضدت قضایی می‌تواند تحقیقاتی در دلایل دعوی بنماید و هرگاه تشخیص دهد که مقصود تقاضاکننده سوءاستفاده و شرخری است، از تعیین وکیل خودداری و تقاضا را رد می‌نماید». بر این اساس، اگر دعوا بدون دلیل (واهی) باشد، اداره معاضدت قضایی با تقاضای شخص مبنی بر تخصیص وکیل موافقت نخواهد کرد. از این طریق، چه‌بسا شخص بدون اینکه وکیل داشته باشد، هرگز به اقامۀ دعاوی واهی روی نیاورد یا ردّ درخواست او از سوی اداره معاضدت او را به تفکر واداشته، سبب گردد که وی متوجّه واهی بودن دعوا شده، از طرح آن صرف‌نظر کند!

گذر از این نمای کلی که چشم‌انداز و راهبرد نهاد وکالت و مابینت آشکار آن با دعاوی واهی را نشان می‌دهد، حاکی از این است که در کنار موارد یادشده، قانون‌گذاراً پا را در ورطۀ عمل گذاشته و تلاش کرده است با وضع مقررات متعدد در طول تاریخ، خطر و تهدید تخلف انتظامی را مانعی جدی برای وکیل دادگستری در برابر اقامۀ دعاوی واهی قرار دهد. توضیح آنکه برای نخستین بار، بند ۹ ماده ۸۰ آیین‌نامه لایحه قانونی استقلال کانون وکلا مصوب ۱۳۳۴، تمهیداتی انتظامی جهت جلوگیری از طرح دعاوی واهی از سوی کلیۀ

۱. گفتنی است، آنچه تحت عنوان «شرخری» در ماده ۳۸ نظام‌نامه آمده است، لزوماً به معنای واهی بودن دعوا نیست؛ زیرا چه‌بسا شخص ذی‌حق حاضر باشد حق خود را در قبال دریافت عوض کم‌ارزش‌تر به دیگری تحت عنوان «شرخر» منتقل نماید، بی‌آنکه خدشه‌ای به حق او وارد یا ادعای او واهی باشد. همچنین، «سوءاستفاده» نیز با واهی بودن دعاوی شخص متقاضی ملازمه ندارد (برای دیدن این عدم ملازمه، رک. بهرامی، ۱۴۰۴: ۱۱۴-۱۱۵).

۲. منظور از قانون‌گذار، معنای عام آن است به‌نحوی که واضع مقرراتی مانند آیین‌نامه لایحه قانونی استقلال کانون وکلا را نیز دربر می‌گیرد.

وکلائی دادگستری اندیشیده بود. بر اساس این مقرر^۱، انجام اقداماتی که به منظور اطلاع دادرسی و با سوء نیت انجام می‌شود، مستوجب محکومیت انتظامی درجه چهار اعلام شده بود. بر این بنیاد، وکیل وظیفه داشت از اقداماتی که به اطلاع دادرسی منجر می‌شود، مانند اقامه دعوی واهی در قالب دعوی تقابل، ورود شخص ثالث، جلب شخص ثالث، تجدیدنظرخواهی واهی و غیره خودداری نماید؛ در غیر این صورت، به مجازات انتظامی درجه چهار محکوم می‌شد. این رویکرد در بند ۹ ماده ۷۷ اصلاح آیین نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۳۸۷ نیز حفظ گردید و سرانجام در بند ۴۰ ماده ۷۶ و ماده ۱۳۱ آیین نامه اجرایی لایحه استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۴۰۰ نیز مورد تأکید قرار گرفت که در ادامه به تفصیل به آن پرداخته خواهد شد.

ب) رویکرد انتظامی موجود در مواجهه با اقامه دعوی واهی

همان‌طور که ملاحظه شد، برخورد انتظامی با وکلای دادگستری، یکی از راهکارهای منطقی جهت جلوگیری از اقامه دعوی واهی محسوب می‌شود. در واقع، از آنجا که بسیاری از دعاوی از طریق وکلای دادگستری صورت می‌گیرد، وضع ضمانت اجرای انتظامی برای وکلا، شیوه‌ای مناسب جهت کاهش دعوی واهی محسوب می‌شود. در این زمینه: «خودداری از انجام اقدامات عمدی که به منظور اطلاع دادرسی انجام می‌شود، از قبیل طرح ایرادات دادرسی، رد غیرموجه دادرسی یا داور یا کارشناس و یا استعفا از وکالت و قبول مجدد و یا تقدیم دادخواست و شکواییه به صورت ناقص از لحاظ هزینه‌های قانونی» به‌عنوان یکی از وظایف وکلای دادگستری در بند ۴۰ ماده ۷۶ آیین نامه اجرایی لایحه استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۴۰۰ آمده است.

پوشیده نیست که یکی از مصادیق بسیار مهم مقرر^۲ فوق، اقامه دعوی واهی است. در حقیقت، برخی از اقدامات عمدی وکیل که به اطلاع دادرسی منجر می‌شود، اقامه دعوی واهی است؛ به‌ویژه آنجا که در قالب اقامه دعوی طاری رخ می‌دهد. برای مثال، فرض کنید دعوی به خواسته مطالبه وجه علیه شخص «الف» مطرح شده است. خواننده که صرفاً می‌خواهد صدور حکم علیه خود را به تأخیر بیندازد، به وکیل دادگستری مراجعه می‌کند و از وی می‌خواهد که صدور حکم در این دعوا را با تأخیر روبه‌رو سازد. به‌منظور نیل موکل به هدف ناصواب خویش، وکیل دعوی واهی جلب شخص ثالث را تقدیم و از امتیاز ماده ۱۳۸ قانون آیین دادرسی مدنی استفاده می‌کند. در این وضعیت، بدیهی

۱. «در موارد ذیل متخلف به مجازات انتظامی درجه ۴ محکوم می‌شود: ... ۹- در صورتی که برای تطویل دادرسی به وسیله خدعه‌آمیز از قبیل رد دادرسی یا داور یا استعفا از وکالت و قبول مجدد وکالت متوسل شود.»





است که دعوای واهی وکیل صرفاً برای اطالۀ دادرسی مطرح شده و از این حیث مشمول مقرره پیش گفته قرار می‌گیرد. با این اوصاف، پرسشی که در خصوص مقرره یادشده مطرح می‌شود، ضمانت اجرای آن است. در واقع، پرسش این است که آیا ماده ۷۶- که پیش‌تر از آن سخن گفتیم - صرفاً در مقام بیان تکالیف و کلاست، بدون آنکه برای نقض آن ضمانت اجرا تعیین کرده باشد؟

در پاسخ ممکن است گفته شود مقرره پیش گفته صرفاً دلالت بر تکالیف و کلا داشته، عدم رعایت آن مستوجب مجازات انتظامی نخواهد بود. از این رو، نمی‌توان ضمانت اجرای انتظامی را از این مقرره استنباط نمود. با این حال، دقت نظر در سایر مقررات آیین‌نامه، نویسنده را به نتیجه‌ای دیگر رهنمون می‌سازد. توضیح آنکه، به دلالت ماده ۱۳۱ آیین‌نامه، اقامۀ دعوای واهی که با سوء نیت از جانب وکیل مطرح شده و به اطالۀ دادرسی منجر می‌گردد، مستوجب مجازات انتظامی درجه چهار به بالا خواهد بود.^۲ بر این بنیاد، وکیل وظیفه دارد از اقداماتی که به اطالۀ دادرسی می‌انجامد، مانند اقامۀ دعوای واهی در قالب دعوای تقابل، ورود شخص ثالث، جلب شخص ثالث، تجدیدنظرخواهی واهی و غیره خودداری نماید؛ در غیر این صورت، به مجازات انتظامی درجه چهار به بالا که بسیار سنگین محسوب می‌شوند، محکوم می‌گردد.

با این تفاسیر، سوء نیت نقش انکارناپذیری در شمول مجازات‌های انتظامی نسبت به وکیل دارد. در واقع، اگر وکیل بی‌آنکه سوء نیت داشته باشد، اقدام به طرح دعوای واهی نماید، امکان اعمال مجازات‌های یادشده وجود نخواهد داشت. نتیجه بسیار مهمی که از این گزاره حاصل می‌شود، این است که امکان اعمال ضمانت اجرای انتظامی نسبت به وکیلی که در اقامۀ دعوای واهی تقصیر کرده است، وجود نخواهد داشت. برای درک بهتر این استنتاج، مالکی را در نظر بگیرید که با شهرداری توافق کرده که ملک خود را که به موجب قانون روابط مؤجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ در اجاره دیگری است، ظرف سه ماه از تاریخ توافق تخلیه نماید. پس از توافق یادشده، مالک به مستأجر مراجعه می‌کند و از او می‌خواهد ملک را تخلیه نماید. وانگهی، به جهت امتناع مستأجر، مالک به وکیل دادگستری

۱. «وکیل نباید به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم برای رد قاضی، حکم و یا وکیل طرف مقابل و یا به‌منظور اطالۀ رسیدگی یا تحقیقات، به وسیله خدعه‌آمیزی متوسل شود. متخلف به مجازات انتظامی از درجه ۴ به بالا محکوم می‌شود.»

۲. مطابق ماده ۱۱۹ آیین‌نامه یادشده: «مجازات‌های انتظامی به ترتیب درجات زیر است: ۱. توبیخ کتبی بدون درج در پرونده؛ ۲. توبیخ کتبی با درج در پرونده؛ ۳. توبیخ کتبی با درج در پرونده، مجله و پایگاه اطلاع‌رسانی کانون؛ ۴. ممنوعیت موقت از وکالت به مدت سه ماه تا دو سال؛ ۵. تنزل پایه وکالت؛ ۶. حسب مورد ابطال پروانه و محرومیت دائم از وکالت.»

مراجعه و موقوف را برای او تبیین می‌کند. وکیل نیز با تکیه بر توافق مالک با شهرداری، اقدام به طرح دعوی تخلیه علیه مستأجر می‌نماید. در پایان، دادگاه با این استدلال که قانون روابط مؤجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ موارد تخلیه را به نحو حصری تعیین کرده است و مورد حاضر مشمول آن نیست، دعوی طرح شده را رد می‌کند. در این وضعیت، هر چند وکیل مرتکب تقصیر شده است و تردیدی در واهی بودن دعوی او وجود ندارد (زیرا بر فرض ثبوت جنبه موضوعی، دعوا مورد حمایت قانون نیست)، لکن نمی‌توان وکیل را تحت تعقیب انتظامی قرار داد؛ زیرا شرط ضروری تعقیب انتظامی وکیل، احراز سوء نیت اوست که در این گونه موارد وجود ندارد.

ناگفته پیداست که این وضعیت چندان مطلوب و شایسته نظام حقوقی نیست؛ زیرا اولاً احراز سوء نیت وکیل امری بسیار دشوار و چه بسا در اغلب موارد غیرممکن است. ثانیاً گاهی تقصیر وکیل در اقامه دعوی واهی چندان آشکار و سنگین است که نباید به بهانه فقدان سوء نیت، او را از تعقیب انتظامی معاف دانست. برای نمونه، وکیلی که بدون سوء نیت دعوی مشمول اعتبار امر قضاوت شده را مطرح و از قضا در دادخواست خود به مفاد حکم قطعی نیز اشاره می‌کند، نباید از تعقیب انتظامی مصون بماند. البته که در این وضعیت باید شدت مجازات انتظامی را در مقایسه با آنچه در ماده ۱۳۱ آیین نامه یادشده آمده است، تعدیل نمود. به بیان دیگر، از یک سو، نباید در این زمینه افراط کرد و هر وکیل مقصری را با مجازات سنگین روبرو ساخت و از سوی دیگر، تفریط نیز ممنوع است و می‌توان وکیل را با پاسخ انتظامی معقول، مواجه ساخت. در این راستا، به نظر می‌رسد ماده ۱۲۰ آیین نامه یادشده^۱ حاوی پاسخ مناسب در این زمینه باشد. مطابق این مقرر، کانون‌های وکلای دادگستری می‌توانند از طریق تعیین و اعمال مجازات انتظامی درجه یک و دو برای وکلایی که در اقامه دعوی واهی مرتکب تقصیر سنگین می‌شوند، از افزایش حجم دعوی واهی بکاهند. از این طریق، از یک جهت، از اعمال ضمانت اجرای سنگین ماده ۱۳۱ نسبت به اقامه تقصیرآمیز دعوی واهی جلوگیری می‌شود و از جهت دیگر، وکلای دادگستری از طرح تقصیرآمیز پاره‌ای دعوی واهی خودداری خواهند کرد.

۵۹



آیین وادری تطبیقی
Comparative Civil Procedure

رویکرد انتظامی
حقوق ایران و
امریکا در مواجهه با
اقامه دعوی واهی
از سوی وکلای
دادگستری

۱. «مجازات انتظامی تخلف از مقررات و نظاماتی که کانون برای وکلای دادگستری تعیین می‌کند، درجه یک و دو است که از طرف رئیس کانون یا به پیشنهاد دادستان انتظامی اعمال می‌شود. اختیار رئیس کانون در اعمال مجازات‌های مقرر در این ماده مانع از صلاحیت دادگاه انتظامی برای تعیین مجازات‌های درجه ۱ و ۲ نمی‌باشد.»

۲.۲. حقوق امریکا

الف) تاریخچهٔ پیدایش رویکرد انتظامی در مواجهه با اقامهٔ دعوای واهی

مطابق نسخهٔ ابتدایی قاعدهٔ ۱۱ که در سال ۱۹۳۸ به تصویب رسید، وکیل خواهان مکلف بود اظهارات اولیهٔ^۱ خود را جمع به دعوا را گواهی کند. در این گواهی^۲، وکیل باید اعلام می‌کرد که زمینه‌های (پایه و اساس) خوبی^۳ جهت حمایت از دعوا وجود دارد. به عبارت بهتر، او وظیفه داشت که گواهی نماید که دعوی اقامه شده از سوی او واهی نیست. بر این اساس، گواهی وکیل به این معنا بود که او اظهارات خود را مطالعه کرده است و بر اساس دانش، اطلاعات و اعتقادش^۴ باور دارد که زمینهٔ مناسبی برای حمایت از این اظهارات وجود داشته است و دعوی اقامه شده واهی نیست (Cain, ۱۹۹۴: ۲۰۸-۲۰۹). منظور از اظهارات، صرفاً آنچه وکیل در خصوص دعوا بیان می‌کند نبود، بلکه اظهاراتی را دربر می‌گرفت که وکیل با تکیه بر اطلاعات ارائه شده از سوی موکل بیان می‌کرد. از این رو، چه مطالبی که وکیل با توجه به اطلاعات موکل اظهار می‌کرد و چه مطالبی که در خصوص جنبهٔ حکمی دعوا بیان می‌شد، مشمول این قاعده بود (Dunlop, 2008: 621).

همان‌طور که نمی‌توان پنهان کرد واهی بودن دعوا به تنهایی برای اعمال ضمانت اجرای قاعدهٔ ۱۱ کافی نبوده، در اجرای این قاعده، سوء نیت^۵ نیز نقش بسیار مهمی داشته است. در حقیقت، واهی بودن دعوا به تنهایی منجر به اعمال ضمانت اجرا نمی‌شد، بلکه سوء نیت وکیل در اقامهٔ دعوای واهی، شرایط را برای اعمال ضمانت اجرا فراهم می‌ساخت. باری، ضرورت احراز سوء نیت جهت مقابله با دعوای واهی، چندان مورد پسند اهالی علم حقوق نبود. در این خصوص، عده‌ای معتقدند که لزوم احراز سوء نیت سبب می‌شود وکلای دادگستری دعوای واهی را با قلب پاک و بدون تفکر^۶ ارائه کنند، اما در عین حال، از مواجهه با ضمانت اجرا^۷ نیز در امان بمانند (Cain, ۱۹۹۴: ۲۰۹). به سخن دیگر، اگر وکیل دعوایی را اقامه کند که بی‌اساس باشد، اما دانش، اطلاعات و اعتقادش خلاف آن را به او القا نماید، امکان اعمال ضمانت‌های اجرای قاعدهٔ ۱۱ وجود نخواهد داشت. همچنین، برخی بر این باورند که سوء نیت به‌عنوان یک معیار ذهنی و شخصی^۸ سبب می‌شود قضات و وکلای در برخورد با دعوای واهی هیچ اتفاق نظری نداشته باشند؛ زیرا احراز امور ذهنی

۶۰



آیین دادرسی قضایی
Comparative Civil Procedure

سال اول / شمارهٔ دوم
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

1. Initial Pleadings
2. Certification
3. Good Grounds
4. To the Best of his Knowledge, Information and Belief
5. Bad Faith
6. Pure Heart and Empty Head
7. Sanction
8. Subjective Standard

و شخصی با ابهام و اختلاف نظر همراه است (Dunlop, 2008: 622).

به هر روی، ضمانت اجرای مقررۀ پیش‌گفته این‌گونه بیان شده است: «برای نقض عمدی این قاعده، وکیل ممکن است تحت تعقیب انتظامی^۱ مناسب قرار گیرد». دربارهٔ این ویژگی، برخی گفته‌اند قاعدهٔ ۱۱ صرفاً یک تعهد اخلاقی^۲ برای وکیل دادگستری ایجاد می‌کرد. به عبارت بهتر، قاعدهٔ ۱۱ صرفاً سبب می‌شد وکیل دادگستری اخلاقاً متقاعد شود که آیا دعوایی که قصد اقامهٔ آن را دارد، واهی است یا خیر (Cain, 1994: 209). در مجموع، این ویژگی منفی باعث شد قاعدهٔ ۱۱ به یک قانون متروک تبدیل شود. در نتیجهٔ این بی‌میلی، از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۷۶، تنها بیست و سه مرتبه تقاضای اعمال ضمانت اجرای قاعدهٔ ۱۱ تقدیم دادگاه گردید (Cowan, 1989: 731).

ب) رویکرد انتظامی موجود در مواجهه با اقامهٔ دعوای واهی

برخلاف نسخهٔ اولیهٔ قاعدهٔ ۱۱ که صراحتاً دلالت بر امکان اعمال ضمانت اجرای انتظامی نسبت به وکیل دادگستری داشت، اصلاحات این قاعده در سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۹۳ فاقد چنین تصریحی است. از این رو، پرسشی که اکنون مطرح می‌شود، این است که آیا می‌توان همچنان بر این باور بود که در چارچوب قاعدهٔ ۱۱، ضمانت اجرای انتظامی یکی از راهکارهای مقابله با دعوای واهی است یا خیر؟

در پاسخ باید گفت که پس از اصلاحات قاعدهٔ ۱۱ در سال ۱۹۸۳، دادگاه‌ها با تفسیر موسع عبارت «ضمانت اجرای مناسب»^۳، سعی می‌کردند که راهکار انتظامی را همچنان به‌عنوان داروی مقابله با دعوای واهی حفظ کنند (Parness, 1993: 44). به همین ترتیب، نظر کمیتهٔ مشورتی^۴ و رویهٔ دادگاه‌ها حاکی از آن است که بعد از اصلاحات سال ۱۹۹۳ نیز ضمانت اجرای انتظامی همچنان از چارچوب قاعدهٔ ۱۱ قابل استنباط است (Yeazell, Schwartz, 2018: 46; Solovy et al, 2010: 135; Payne v. Fontenot, 925 F. Supp. 414, 425 (M.D. La. 1995); Bullard v. Chrysler Corp., 925 F. Supp. 1180, 1191

1. Disciplinary Action
2. Moral Obligation
3. Appropriate Sanction

۴. کمیتهٔ مشورتی در سال ۱۹۳۵ با عضویت چهارده وکیل و معلم حقوق و با هدف تهیهٔ پیش‌نویس قواعد فدرال آیین دادرسی مدنی تأسیس شد. این پیش‌نویس باید به‌گونه‌ای تنظیم می‌شد که بتواند پیوندی را میان قانون و انصاف برقرار نماید. در نهایت، پس از تنظیم پیش‌نویس از سوی کمیتهٔ مشورتی و اعمال برخی اصلاحات از سوی دیوان عالی، قواعد فدرال آیین دادرسی مدنی برای نخستین بار در سال ۱۹۳۸ منتشر و با توجه به اینکه کنگره استثنای خاصی را برای این مقررات در نظر نگرفت، از تاریخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۳۸ لازم‌الاجرا شد (Garner, 2010: 689).





(E.D. Tex. 1996). از این رو، ضمانت اجرای انتظامی را می‌توان همچنان یکی از راهکارهای قاعده ۱۱ جهت مقابله با دعاوی واهی دانست.

با این اوصاف، یکی از مهم‌ترین ضمانت‌های اجرای انتظامی، توبیخ^۱ وکیل دادگستری است که نمونه‌ای از آن را می‌توان در پرونده‌ای در سال ۱۹۹۰ ملاحظه کرد. در این پرونده، پس از طرح دعوی فاقد اساس حکمی از سوی وکیل دادگستری، دادگاه مقرر کرد که با توبیخ وکیل، به او هشدار داده شود که نباید جنبه موضوعی دعوی خود را بر پرونده‌های غیرقابل اجرا استوار سازد. از این طریق، به وکیل اخطار داده می‌شود که برداشت او از رویه قضایی غلط بوده، وکالت او در پرونده‌های بعدی مورد بررسی دقیق قرار خواهد گرفت (Traina v. United States, 911 F.2d 1158 (5th Cir. 1990)). البته گاه توبیخ وکیل دادگستری به اطلاع برخی از همکاران او نیز می‌رسد تا ایشان نیز از اقامه دعوی واهی مشابه خودداری نمایند. آری، در این راستا بود که دادگاه در قضیه‌ای در سال ۱۹۸۴، به وکیل دستور داد تا رونوشت توبیخ را به همکاران مؤسسه خود نیز نشان دهد (Huetig & Schromm, Inc. v. Landscape Contractors Council of Northern California, 582 F. Supp. 1522-1523 (N.D. Cal. 1984)). این رویکرد در دعوی دیگری در سال ۱۹۸۷ نیز قابل ملاحظه است. در این دعوا، دادگاه اعلام کرد که ضمانت اجرای قاعده ۱۱ می‌تواند شامل الزام وکیل به ارائه نظر دادگاه در مورد نقض این قاعده به اعضای مؤسسه نیز باشد (Donaldson v. Clark, 819 F.2d 1557 (11th Cir. 1987)).

فراتر از توبیخ، تعلیق^۲ وکیل را می‌توان از دیگر ضمانت‌های اجرای انتظامی دعوی واهی دانست. در مقام اعمال این ضمانت اجرا، دادگاه در دعوی مقرر کرد که وکیل به مدت دو سال حق وکالت نزد این مرجع را نخواهد داشت (Thornton v. General Motors Corp., 136 F.3d 455 (5th Cir. 1998)). در این خصوص، پرونده دیگری در سال ۱۹۸۷ نیز جالب توجه است. در این پرونده، دادگاه اعلام کرد که ضمانت‌های اجرای قاعده ۱۱ می‌تواند مشتمل بر تعلیق وکیل نیز باشد (Donaldson v. Clark, 819 F.2d 1557 (11th Cir. 1987)).

افزون بر اینها، دقت نظر در دعوی در سال ۱۹۹۸، نشان می‌دهد که محرومیت^۳ وکیل از حرفه وکالت را نیز می‌توان یکی از ضمانت‌های اجرای انتظامی دعوی واهی قلمداد کرد. در این دعوا، پس از اینکه وکیل خواهان از پرداخت ضمانت اجرای مالی در مهلت مقرر خودداری کرد، دادگاه تصمیم گرفت نسبت به محرومیت او از حرفه وکالت اقدام

1. Reprimand [Admonishment]
2. Suspension
3. Disbarment

کند (Dailey v. Vought Aircraft Co., 141 F.3d 226 (5th Cir. 1998)). به طور مشابه در قضیه دیگری، دادگاه منطقه‌ای تصریح کرد که به جهت نقض قاعده ۱۱، وکیل از انجام وکالت در بازه زمانی تعیین شده در هر موضوعی که در دادگاه‌های ناحیه‌ای مطرح می‌باشد، محروم است (-American Airlines, Inc v. Allied Pilots Association, 968 F.2d 527- (5th Cir. 1992)).

با این همه، ترجیح برخی از دادگاه‌ها این است که مفاد قاعده ۱۱ را به امور انتظامی وکلا تعمیم ندهند. در این وضعیت، آنها از مراجع انتظامی می‌خواهند نسبت به تعقیب وکیل و عندالاقضاء برخورد با او، اقدامات لازم را انجام دهند. این رویکرد که در نظر کمیته مشورتی نیز منعکس شده (Solovy et al., 2010: 135)، در دعوایی در سال ۱۹۸۵ قابل مشاهده است. در این دعوا، دادگاه به منشی دستور داد تا یک نسخه از ضمانت اجرای (غیرانتظامی) دادگاه نسبت به وکیل را به «هیئت ایالتی مسئولیت حرفه‌ای» ارسال کند (Steinle v. Warren, 765 F.2d 102 (7th Cir. 1985)). به همین ترتیب، در پرونده‌ای دیگر، دادگاه به منشی دستور داد که یک نسخه از برخورد خود با وکیل را به مرجع انتظامی مربوطه ارسال نماید تا اقدام مقتضی علیه وکیل انجام شود (Cannon v. Loyola of Chicago, 676 F. Supp. 829-831 (N.D. Ill. 1987)). فراتر از اینها، گاه محاکم نسبت به اعلام اقامه دعوی واهی به مراجع انتظامی نیز رغبتی نشان نمی‌دهند. طبیعی است که در این وضعیت، نظیر آنچه در پرونده‌ای در سال ۱۹۹۵ رخ داد، مراجع انتظامی می‌توانند وکیل را رأساً تحت تعقیب قرار دهند. در این پرونده، دادگاه وکیل خواهان را به دلیل پیگیری دعوی واهی، مشمول ضمانت اجرای قاعده ۱۱ اعلام کرد. وانگهی، از آنجا که به باور دادگاه، محکومیت وکیل به پرداخت خسارات دادرسی طرف مقابل، ضمانت اجرایی کافی محسوب می‌شد، از اعلام نقض قاعده ۱۱ به مراجع انتظامی خودداری شد (Davis v. PRC, Inc, 161 D.R.D. 328-329 (E.D. Va. 1995)). اما این رویکرد به عدم تعقیب انتظامی وکیل از سوی مرجع مربوطه منجر نشد، بلکه مرجع انتظامی، وکیل را به جهت تخلفاتی که در این پرونده و چندین پرونده دیگر داشت، رأساً تحت تعقیب انتظامی قرار داد (Attorney Grievance Comm'n of Maryland v. Brown, 353 Md. 271, 295-296, (1999) 1069, 1077-1078 (2002)).

آنچه در خصوص دو رویکرد اخیر بدیهی به نظر می‌رسد، این است که گستره ضمانت‌های اجرای انتظامی تابع مقررات حاکم بر مرجع انتظامی مربوطه است. از این رو،





مثلاً اگر تشکیلات زیر مجموعه «کانون وکلای امریکا»^۱، مرجع انتظامی صالح باشد، ماهیت ضمانت‌های اجرا را باید در «قواعد نمونه تعقیب انتظامی وکیل»^۲ جستجو کرد. مطابق بند ۱ بخش «الف» قاعده ۱۰ از این مجموعه قواعد، اقامه دعوی واهی از سوی وکیل ممکن است عواقبی نظیر محرومیت از وکالت، تعلیق، توبیخ کتبی، محدودیت در میزان وکالتی که شخص انجام می‌دهد و حتی محدودیت در موضوعاتی که شخص می‌تواند در آن اعلام وکالت کند، در پی داشته باشد.^۳

به هر روی، اکنون پرسش قابل طرح این است که آیا صرف نقض قاعده ۱۱، به اعمال ضمانت اجرای انتظامی علیه وکیل منجر می‌شود یا خیر؟ به دیگر بیان، آیا اعمال ضمانت اجرای انتظامی از سوی دادگاه فدرال نیازمند احراز تقصیر وکیل در اقامه دعوی واهی است یا خیر؟

در پاسخ باید گفت که به موجب بخش «ب» قاعده ۱۱، اعمال کلیه ضمانت اجرای انتظامی مستلزم احراز عدم جستجوی متعارف^۴ یا همان تقصیر وکیل است. به دیگر بیان، هنگامی که وکیل به اقامه دعوا مبادرت می‌نماید، اعلام می‌کند که اولاً دعوی اقامه شده واهی نبوده، و ثانیاً با توجه به اوضاع و احوال حاکم بر قضیه، این دعوا را پس از جستجوی متعارف مطرح نموده است. در نتیجه این گواهی، در صورتی که مشخص شود دعوا واهی بوده و وکیل بدون جستجوی متعارف دعوا را مطرح کرده است، دادگاه می‌تواند نسبت به اعمال ضمانت اجرای انتظامی نسبت به او تصمیم بگیرد. بنابراین، صرف اقامه دعوی واهی نمی‌تواند مجوز دادگاه جهت اعمال ضمانت اجرای انتظامی باشد، بلکه عدم جستجوی متعارف یا همان تقصیر وکیل، یکی از مهم‌ترین شرایط محکومیت شخص به این ضمانت اجرا محسوب می‌گردد.

1. American Bar Association (ABA)

2. Model Rules for Lawyer Disciplinary Enforcement 2020

۳. گفتنی است، مطابق بند ۱ از بخش «الف» قاعده ۹ از مقررات یادشده، در صورتی می‌توان رفتار وکیل را مستوجب ضمانت اجراهای یادشده دانست که اقامه دعوی واهی از سوی او، نوعی نقض مقررات حاکم بر رفتار حرفه‌ای وکیل محسوب شود.

4. Reasonable Inquiry

در خصوص عبارت «جستجوی متعارف» باید گفت که اگر وکیل با توجه به اوضاع و احوال حاکم بر پرونده، تحقیقاتی که باید یک وکیل متعارف جهت اقامه دعوا در دادگاه‌های فدرال انجام بدهد را انجام نداده باشد، اصطلاحاً گفته می‌شود که او دعوا را بدون جستجوی متعارف مطرح نموده است؛ (Wilson, 1988: 362) (Negligence) Marshall et al., 1992: 948. جستجوی متعارف، شباهت قابل توجهی با مفهوم «تقصیر» (Negligence) دارد. در واقع، اگر وکیل بدون انجام تحقیقاتی که عرفاً باید قبل از اقامه دعوا انجام بدهد، اقدام به طرح دعوا نماید، مرتکب تقصیر شده است. بر این اساس، می‌توان گفت که عدم جستجوی متعارف همان تقصیر است که در حقوق مسئولیت مدنی مطرح شده است (Abide, 2015: 34; Salyzyn, 2012, 80-82).

۳. نتیجه‌گیری و پیشنهادها

اینک که مقاله به فرجام سخن رسیده، ضروری است که یک بار دیگر مسئله آن را بازگو نمایم تا روشن شود که نگارنده به چه میزان در موشکافی ابعاد آن و ارائه پاسخی شایسته و بایسته توفیق داشته است. آری، این مقاله سر آن داشت که با محوریت قواعد و مقررات انتظامی حاکم بر نهاد وکالت، اقامه دعوی واهی از سوی وکلای دادگستری را در بوتۀ تحلیل و بررسی قرار دهد. به دیگر سخن، مسئله پژوهش این بود که رویکرد انتظامی نظام‌های حقوقی ایران و امریکا در مواجهه با طرح دعوی واهی از سوی وکلای دادگستری چگونه است. مسئله‌ای که برای یافتن پاسخ آن، مسیر مقاله ساماندهی شد و در این مسیر، پس از عبور از گلوگاه پریچ و خم مفهوم دعوی واهی، نتایج زیر که البته با برخی پیشنهادها همراه است، حاصل گردید:

۱- درست در نقطه مقابل نظام حقوقی امریکا که حساسیت چشمگیری از خود در زمینه ضمانت اجرای انتظامی دعوی واهی نشان داده است، سخت می‌توان از نظام‌مندی حقوق کشورمان در این زمینه سخن گفت. در حقوق امریکا، قاعده ۱۱ و به تأسی از آن، رویه قضایی فدرال، نظریه عمومی بی‌بدیلی در زمینه ضمانت اجرای دعوی واهی پدید آورده‌اند که بخشی از آن به ضمانت اجرای انتظامی تعلق دارد. بر این بنیاد، از یک سو، ضمانت‌های اجرای انتظامی گوناگونی از قبیل توییح، تعلیق و محرومیت وکیل دادگستری، همگی ابزارهای مدیریت اقامه دعوی واهی از سوی وکلای دادگستری محسوب می‌شوند. این در حالی است که در حقوق ایران، متأسفانه شاهد ساختاری جامع و ادبیاتی منقح جهت مقابله با طرح دعوی واهی از سوی وکلا نیستیم. در واقع، ادبیات حقوقی موجود کمتر بر این باور است که ممکن است ضمانت اجرای انتظامی در انتظار وکیل اقامه‌کننده دعوی واهی باشد. به همین ترتیب، این عبارت که «تقصیر سنگین وکیل در اقامه دعوی واهی این قابلیت را دارد که سبب تعقیب انتظامی او شود»، تعجب همگان را در پی دارد. با این همه، مواد ۱۳۱ و ۱۲۰ آیین‌نامه اجرایی لایحه استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۴۰۰، خلاف این باور و تعجب را نشان می‌دهد.

۲- این تفاوت آشکار در حالی بین نظام‌های حقوقی ایران و امریکا وجود دارد که در نقطه آغاز مقابله انتظامی با دعوی واهی، تقریباً تفاوتی بین آن دو وجود نداشت. آری، همان‌طور که نسخه ابتدایی قاعده ۱۱ در سال ۱۹۳۸ برای اولین بار از رویکرد انتظامی در رویارویی با اقامه دعوی واهی از سوی وکلای دادگستری پرده برداشت که مشابه آن مقرر در بند ۹ ماده ۸۰ آیین‌نامه لایحه قانونی استقلال کانون وکلا مصوب ۱۳۳۴ شمسی نیز پیش‌بینی شده بود. در این مقرر آمده بود: «در صورتی که برای تطویل دادرسی به وسیله



خده‌آمیز از قبیل ردّ دادرس یا داور یا استعفا از وکالت و قبول مجدد وکالت متوسل شود» مجازات انتظامی درجه چهار در انتظار وکیل دادگستری خواهد بود.

۳- باری، به همان اندازه که در نه دهه گذشته، حقوق امریکا عزم خود را جزم کرده و تمرکز ویژه‌ای بر رویکرد انتظامی داشته و کارآمدی ضمانت اجرای انتظامی دعوای واهی را ارتقا بخشیده است، شاهد این هستیم که در هفتاد سال گذشته، هر موقع که اندیشه اصلاح آیین نامه یادشده وجود داشته است، صرفاً مفاد بند ۹ ماده ۸۰ پیش گفته تکرار شده است، بی آنکه با واقعیت‌های نظام عدالت قضایی سازگار و اصلاح شده باشد. به همین سبب، نظام حقوقی امریکا، امروزه قانع شده است که از ضرورت احراز سوء نیت وکیل صرف نظر نموده، وکیل را به جهت تقصیر در اقامه دعوای واهی تحت تعقیب انتظامی قرار دهد؛ حال آنکه مقررات موجود در کشورمان، همچنان تعقیب وکیل دادگستری پیرو طرح دعوای واهی را نیازمند احراز سوء نیت او می‌داند؛ امری بعید که در اکثر موارد محال جلوه می‌کند.

۴- به هر تقدیر، ناگفته پیداست که این وضعیت چندان مطلوب و شایسته نظام حقوقی نیست؛ زیرا اولاً احراز سوء نیت وکیل امری بسیار دشوار و چه بسا در اغلب موارد غیرممکن است. ثانیاً گاهی تقصیر وکیل در اقامه دعوای واهی چندان آشکار و سنگین است که نباید به بهانه فقدان سوء نیت، او را از تعقیب انتظامی معاف دانست، مانند وکیل بدون سوء نیتی که دعوای مشمول اعتبار امر قضاوت شده را مطرح و از قضا در دادخواست خود به مفاد حکم قطعی نیز اشاره می‌کند. البته که در این وضعیت، باید شدت مجازات انتظامی را در مقایسه با آنچه در ماده ۱۳۱ آیین نامه لایحه قانونی استقلال کانون وکلا مصوب ۱۴۰۰ ذکر شده، تعدیل نمود. آری، از یک سو، نباید در این زمینه افراط کرد و هر وکیل مقصری را با مجازات سنگین روبه‌رو ساخت. از سوی دیگر، تفریط نیز ممنوع بوده، می‌توان وکیل را با پاسخ انتظامی معقول مواجه ساخت. در این راستا، به نظر می‌رسد ماده ۱۲۰ آیین نامه یادشده حاوی پاسخ مناسبی در این زمینه باشد. مطابق این مقرره، کانون‌های وکلای دادگستری می‌توانند از طریق تعیین و اعمال مجازات انتظامی درجه یک و دو برای وکلایی که در اقامه دعوای واهی مرتکب تقصیر سنگین می‌شوند، از افزایش حجم دعوای واهی بکاهند. از این طریق، از یک جهت، از اعمال ضمانت اجرای سنگین ماده ۱۳۱ نسبت به اقامه تقصیرآمیز دعوای واهی جلوگیری می‌شود و از جهت دیگر، از اقامه تقصیرآمیز دعوای واهی از سوی وکلای دادگستری کاسته خواهد شد.



منابع

الف: فارسی

- کتابها

۱. السان، مصطفی و بهرامی، احسان (۱۴۰۴). شرح جامع قانون آیین دادرسی مدنی و قوانین خاص مرتبط با آن. تهران: دوران‌پیشان.
۲. افتخار جهرمی، گودرز و السان، مصطفی (۱۴۰۱). آیین دادرسی مدنی. جلد سوم. تهران: میزان.
۳. انوری، حسن (۱۳۸۲). فرهنگ بزرگ سخن. جلد هشتم. تهران: سخن.
۴. بهرامی، احسان (۱۴۰۴). دعوی واهی - مطالعه تطبیقی در حقوق ایران، انگلیس و آمریکا (با تأکید بر رویه قضایی). تهران: شرکت سهامی انتشار.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۸). مبسوط در ترمینولوژی حقوق. جلد پنجم. تهران: گنج دانش.
۶. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۸). مبسوط در ترمینولوژی حقوق. جلد سوم. تهران: گنج دانش.
۷. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا. جلد پانزدهم. تهران: دانشگاه تهران.
۸. دهقانی فیروزآبادی، حسین (۱۳۹۹). حسن نیت در دادرسی مدنی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۹. شمس، عبدالله (۱۳۸۶). آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته). جلد سوم. تهران: دراک.
۱۰. شهیدی، مهدی (۱۳۹۵). عقود معین ۱. تهران: مجد.
۱۱. متین دفتری، احمد (۱۴۰۲). آیین دادرسی مدنی و بازرگانی. تهران: مجد.
۱۲. مدنی، سید جلال‌الدین (بی تا). آیین دادرسی مدنی. جلد دوم. تهران: دانشگاه ملی ایران.

- مقالات

۱۳. السان، مصطفی؛ بهرامی، احسان؛ سید رضا هاشمی (۱۴۰۲). دعوی فاقد اثر قانونی. فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، ۵۳ (۳)، ۳۹۷-۴۱۹.
۱۴. السان، مصطفی و فتحی، محمدرضا (۱۴۰۱). مفهوم دعوی واهی و راهکارهای کاهش آن (با تأکید بر رویه قضایی ایران و مطالعه تطبیقی در حقوق ایالات متحده آمریکا). پژوهشنامه حقوق تطبیقی، ۶ (۱)، ۲۳-۳۸.
۱۵. بادپا، سحر و حیدری سیروس (۱۴۰۰). سوءاستفاده از حق اقامه دعوا در نظام حقوقی ایران و انگلستان. مجله حقوق پزشکی، ویژه‌نامه نوآوری حقوقی، ۵۵۱-۵۶۶.
۱۶. بهرامی، احسان و السان، مصطفی (۱۴۰۱). ضوابط شناسایی دعوی واهی در حقوق ایران و انگلیس؛ مقدمه‌ای جهت صدور قرار تأمین و رد دعوا. فصلنامه پژوهش حقوق تطبیقی، ۲۶ (۲)، ۲۹-۵۲.
۱۷. بهرامی، احسان و السان، مصطفی (۱۴۰۲). جایگاه تقصیر و سوءنیت در مطالبه خسارات ناشی از دعوی واهی؛ مطالعه تطبیقی در حقوق ایران و آمریکا. مجله حقوقی دادگستری، ۸۷ (۱۳۳)، ۴۹-۷۴.
۱۸. بهرامی، احسان و السان، مصطفی (۱۴۰۳). جریمه مالی دعوی واهی؛ مطالعه تطبیقی در حقوق ایران و آمریکا. دوفصلنامه مطالعات حقوق تطبیقی، ۱۵ (۱)، ۴۵-۶۷.
۱۹. قلی‌زاده منقوای، احد (۱۳۹۵). تحلیل حقوقی تأمین دعوی واهی در امور حسبی. فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، ۴۶ (۲)، ۲۸۵-۳۰۴.
۲۰. محسنی، حسن و ملک‌تبار فیروزجایی، هادی (۱۴۰۰). نگاهی تطبیقی به مفهوم و مصداق ایرادات آیین دادرسی در حقوق ایران و فرانسه. پژوهشنامه حقوق تطبیقی، ۱۵ (۱): ۱۳۳-۱۵۰.



۲۱. نظام الملکی، جعفر، و جهانشاهلو، معصومه (۱۴۰۰). قابلیت أخذ هم‌زمان تأمین دعوی واهمی و تأمین اتباع بیگانه در حقوق ایران: با نگاهی به رویه قضایی. فصلنامه مطالعات حقوقی، ۱۳ (۱). ۲۵۹-۲۸۵.

ب: انگلیسی

- Books

22. Garner, B.A. (2010). Black's Law Dictionary. Minnesota: West Publishing Co.
23. Solovy, J.S & Hirsch, N. & Simpson, M. (2010). Sanctions Under Rule 11. Chicago, Illinois: Jenner & Block LLP.
24. Yeazell, S & Schwartz, J. (2018). Federal Rules of Civil Procedure with Selected Statutes, Cases, and Other Materials. New York: Wolters Kluwer.
25. - Articles
26. Abide, A. (2015). An Inquiry Reasonable Under the Circumstance: Applying Rule 11 to Local Counsel. Available at SSRN: <https://ssrn.com/abstract=2725992>.
27. Burbank, S. B. (1989). The Transformation of American Civil Procedure: The Example of Rule 11. University of Pennsylvania Carey Law School. 137 (6). 1925-1967.
28. Cain, K. K. (1994). Frivolous Litigation, Discretionary Sanctioning and a Safe Harbor: The 1993 Revision of Rule 11. University of Kansas Law Review. 43 (1). 207-232.
29. Cowan, D. M. (1989). Rule 11: What Is Reasonable - What Is Proper. American Journal of Trial Advocacy. 13 (1). 729-746.
30. Dunlop, S. L. (2008). Are an Empty Head and a Pure Heart Enough? Mens Rea Standards for Judge-Imposed Rule 11 Sanctions and Their Effect on Attorney Action. Vanderbilt Law Review. 61 (2). 615-645.
31. Hewlett, S. B. (1996). New Frivolous Litigation Law in Texas: The Latest Development in the Continuing Saga. Baylor Law Review. 48 (2). 421-468.
32. Levine, S. J. (1999). Seeking a Common Language for the Application of Rule 11 Sanctions: What is Frivolous. Nebraska Law Review. 78 (3). 677-699.
33. Marshall, L. C., Kritzer, H. M., & Kahn Zemans, F. (1992). Public Policy: The Use and Impact of Rule 11. Northwestern University Law Review. 86 (4). 943-986.
34. Parness, J. A. (1993). Disciplinary Referrals under New Federal Civil Rule 11. Tennessee Law Review. 61 (1). 37-68.
35. Salyzyn, A. (2012). A Comparative Study of Attorney Responsibility for Fees of an Opposing Party. Journal of International and Comparative Law. 3 (1). 71-119.
36. Schwarzer, W. W. (1988). Rule 11 Revisited. Harvard Law Review. 101 (5). 1013-1025.
37. Ward, J. (1991). Rule 11 and Factually Frivolous Claims - The Goal of Cost Minimization and the Client's Duty to Investigate. Vanderbilt Law Review. 44(5). 1165-1207.
38. Wilson, D. A. (1988). The Intended Application of Federal Rule of Civil Procedure 11: An End to the Empty Head, Pure Heart Defense and a Reinforcement of Ethical Standards. Vanderbilt Law Review. 41 (2). 343-378.
39. Yablon, C. M. (1996). The Good, the Bad, and the Frivolous Case: An Essay on Probability and Rule 11. UCLA Law Review. 44 (2). 65-107.

- Cases

40. American Airlines, Inc v. Allied Pilots Association, 968 F.2d (5th Cir. 1992).
41. Attorney Grievance Comm'n of Maryland v. Brown, 353 Md. A.2d (1999).
42. Bullard v. Chrysler Corp., 925 F. Supp. (E.D. Tex. 1996).
43. Cannon v. Loyola of Chicago, 676 F. Supp. (N.D. Ill. 1987).
44. Chambers v. American Trans Air, Inc., 17 F.3d (7th Cir. 1994).
45. Dailey v. Vought Aircraft Co., 141 F.3d (5th Cir. 1998).
46. Davis v. PRC, Inc, 161 D.R.D. (E.D. Va. 1995).



47. Donaldson v. Clark, 819 F.2d (11th Cir. 1987).
48. Fowler v. Towse, 900 F. Supp. (S.D. Fla. 1995).
49. Huettig & Schromm, Inc. v. Landscape Contractors Council of Northern California, 582 F. Supp. (N.D. Cal. 1984).
50. Ind. Risk Ins. v. M.A.N. Gutehoffnungshutte GmbH, 141 F.3d (11th Cir. 1998).
51. Livingston v. Adirondack Beverage Co., 141 F.3d (2d Cir. 1998).
52. Murdock v. Stout, 54 F.3d (9th Cir. 1995).
53. Payne v. Fontenot, 925 F. Supp. (M.D. La. 1995).
54. Prof'l Mgmt. Assocs. v. KPMG LLP, 345 F.3d (8th Cir. 2003).
55. Steinle v. Warren, 765 F.2d (7th Cir. 1985).
56. Thornton v. General Motors Corp., 136 F.3d (5th Cir. 1998).
57. Traina v. United States, 911 F.2d (5th Cir. 1990).
58. United States v. Alexander, 981 F.2d (5th Cir. 1993).

۶۹



آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure

رویکرد انتظامی
حقوق ایران و
امریکا در مواجهه با
اقامة دعوی واهی
از سوی وکلای
دادگستری

